

نقد و ارزیابی مبانی برنامه درسی ملی جمهوری اسلامی ایران براساس "شاخص‌های فطرت"

A Critical Review of the National Curriculum of the I.R. of Iran in Terms of Human Nature Indicators

دریافت مقاله ۱۳۸۹/۰۳/۱۷، پذیرش مقاله: ۱۳۸۹/۰۶/۲۱

H. Maleki, (Ph.D)

دکتر حسن ملکی^۱

Abstract: Educational foundations and consequently curriculum foundations speak about human status, its possibilities and limitations, and necessities that have influenced his/ her life. In other word, foundation is concern about reality that means, what is not what should be. Foundation of curriculum, not only determines the principles and direction of the curriculum development process, but also gives spirit to all parts and elements of curriculum and is used by curriculum developers as a strong criterion for indicating and shaping them. For this reason, philosophy of education is one of the deep and important issue of the curriculum studies since it helps to shape the foundations. In fact, the relation between philosophy and curriculum in any educational system is so powerful and lasting that it is not an exaggeration to say that philosophy is the beginning and end of curriculum as well as its process.

Key Words: Educational foundations, curriculum foundations, National Curriculum of the I.R. of Iran

چکیده: مبانی تعلیم و تربیت و به تبع آن مبانی برنامه درسی از موقع آدمی، امکانات و محدودیت‌هایش و نیز از ضرورت‌هایی که حیاتش همواره تحت تأثیر آن‌ها است صحبت می‌کند. به سخن دیگر مبانی به واقعیت یعنی آنچه هست ناظر است نه آنچه باید باشد. مبانی برنامه درسی علاوه بر این که جهت‌گیری و اصول کلی حاکم بر فرایند برنامه ریزی درسی را تعیین می‌کند به همه اجزا و عناصر برنامه درسی روح می‌بخشد و به عنوان معیار قوی در تعیین و شکل‌گیری آن‌ها مورد استفاده برنامه‌ریزان قرار می‌گیرد. بر این اساس فلسفه آموزش و پرورش که به تدوین مبانی کمک می‌کند یکی از مباحث ریشه‌ای و مهم حوزه برنامه درسی است. رابطه فلسفه با برنامه درسی در هر یک از نظام‌های تربیتی آن چنان قوی و پایدار است که اگر بگوئیم: فلسفه آغاز برنامه درسی، فرایند آن و پایان برنامه درسی است سخن به گزاف نگفته‌ایم.

کلید واژه‌ها: برنامه درسی، جمهوری اسلامی ایران،

شاخص، فطرت

مقدمه

- ارنشتاین و هانکینز^۱ (۲۰۰۹) به عنوان صاحب‌نظران برنامه درسی می‌گویند: فلسفه به طراحان برنامه درسی کمک می‌کند که آنان معلوم کنند:
- مدارس چه رسالت را باید تعقیب کنند؟
 - هدف‌ها، محتوا، روش، مواد آموزشی، فرایند تدریس، تجارب و فعالیت یادگیری کدامند و چگونه باید تعیین شوند؟
 - کتاب‌های درسی چگونه باید باشند و چگونه مورد استفاده قرار گیرند؟
 - تکالیف خانه دانش‌آموزان چه حد باید باشد؟
 - دانش‌آموزان چگونه ارزشیابی شوند؟ نتایج ارزشیابی به چه صورت به کار گرفته شود؟
 - جان گودلد^۲ اظهار داشته است «فلسفه نقطه شروع برنامه درسی را مشخص می‌کند، بنیان همه تصمیمات را تشکیل می‌دهد و در تعیین هدف‌ها، وسایل و نتایج برنامه درسی به عنوان معیار عمل می‌کند (سیدرکین، ۱۹۹۹).
- فلسفه هر یک از تصمیمات مهم برنامه درسی را در گذشته و حال تحت تأثیر قرار داده و در آینده نیز همچنان تحت تأثیر خواهد داد (میلر، ۲۰۰۶). بدین ترتیب ما نمی‌توانیم بدون استفاده به تحلیل‌های عمیق فلسفه تربیت مسایل اساسی برنامه درسی را بشناسیم و پاسخ‌های مدلل برای هر کدام داشته باشیم. آن مسائل از این قرارند:
- الف: ماهیت زندگی خوب که آموزش و پرورش قصد نیل به آن را دارد.
- ب: ماهیت انسان که خدمات آموزش و پرورش برای ساختن او تدارک دیده می‌شود.
- ج: ماهیت جامعه، زیرا که آموزش و پرورش جریانی اجتماعی است.
- د: ماهیت واقعیت‌نهایی که همه معرفت‌ها در پی نفوذ در قلمرو آن هستند (نلر، ۱۳۷۷) لذا کاوش در ماهیت انسان یکی از ابعاد و ارکان فلسفه آموزش و پرورش و مطابق آموزه‌های اعتقادی اسلامی، مهم‌ترین آن‌ها است زیرا که انسان برای عبودیت و کمال آفریده شد و برای تحقق آن باید برنامه هدایت و شرایط مساعد تربیت برای پرورش انسان مطلوب اندیشه اسلامی طراحی و اجرا گردد.

۱ . Allan C Ornstein and Frangis Hunkins

مگر نه این است که برنامه درسی یک وسیله برای تربیت است و این تربیت بر پایه مبانی انسان شناسی و تحلیل دقیقی از فطرت الهی متربی باید بنا شود؟
با توجه به جایگاه فلسفه در نظام آموزشی، مبانی انسان شناسی سند برنامه درسی ملی با طرح چند سوال اساسی مورد نقد و ارزیابی قرار می‌گیرد:
الف: ابعاد فطرت در منابع اسلامی کدامند و این ابعاد در قسمت انسان شناسی برنامه درسی ملی چه وضعی دارد؟

ب: ساختار فطرت (هندسه ابعاد فطرت) در منابع اسلامی چگونه معرفی شده است و در برنامه درسی ملی چه سیمایی از این بحث‌ها را می‌توان یافت؟

ج: نسبت و رابطه فطرت و طبیعت در برنامه درسی ملی چگونه توصیف شده است؟
برای پاسخ به این سؤالات بر مبنای اطلاعاتی که از مطالعه آثار چند نفر از عالمان اسلامی^۱ تحلیلی بر ابعاد و ساختار فطرت الهی انسان انجام می‌گیرد و سپس مطابق معرفت کسب شده، جنبه های انسان شناسی و فطری برنامه درسی ملی مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد؛ در قسمت پایانی مقاله ضمن ارائه ابهامات و شبهات ناشی از نقاط ضعف مبانی انسان شناسی، نتیجه‌گیری لازم انجام می‌گیرد.

مفهوم فطرت

فطرت مفهومی است که در برابر جنبه طبیعی انسان به کار گرفته می‌شود. در حالی که طبیعت انسان ناظر به نیازها و تمایلات مربوط به ویژگی‌ها و تطورات جسمانی اوست. در سطح طبیعت تمایل و تنفر از قبیل لذت طلبی، مقام خواهی، تنفر از مزاحم، خشونت و امثال این‌ها وجود دارد که برای حیات انسان لازم است اما به دست فطرت باید تعدیل شود فطرت که شامل مجموعه گرایش‌ها و شناخت‌های غیراکتسابی است همواره در انتظار تحقق خارجی و ظهور و شکوفایی است.

انسان فطرت الهی را یا تثبیت می‌کند و توسعه می‌بخشد یا به فراموشی می‌سپارد، اما هیچ‌گاه از بین رفتنی نیست. فطرت در انسان زمینه بسیار مساعدی است که می‌تواند سمت و سوی همه

^۱. بخشی از آثار آیات عظام جوادی آملی، شاه آبادی، شهید مطهری و امام خمینی (ره) مطالعه شده است.

نقد و ارزیابی مبانی برنامه درسی ملی براساس شاخص‌های فطرت

شناخت‌ها، گرایش‌ها و اعمال وی را الهی سازد و در ضرورت اختیاری آدمی نقش اساسی ایفا کند.

لغت‌شناسی فطرت: واژه فطرت از ریشه فَطَرَ اشاره دارد به ویژگی خاصی در انسان که در متون مقدس اسلامی فراوان به کار رفته است. بعضی آن را با «خَلَقَ» مترادف دانسته‌اند. صاحب‌المیزان ان را به معنای خلقت از عدم محض اخذ کرده است (طباطبایی، تفسیرالمیزان، ج ۱۰، ص ۴۴۳) این همان معنایی است که شهید مطهری با واژه «ابداع» و «اختراع» از آن یاد کرده است و از لحاظ مفهومی با صبغه و حنیف مترادف آورده است (مطهری، ۱۳۸۵- ص ۱۸). این واژه با کلمات طبیعت و غریزه نیز اشتراکاتی دارد و هر سه بر خاصیت تکوینی و غیراکتسابی و مشترک بین نوع خاص یا انواعی از موجودات دلالت دارند. اما در ادبیات ما فطرت برای انسان و غریزه برای حیوان و طبیعت برای اشیای بی‌جان به کار می‌رود.

شاه آبادی مانند بسیاری از مفسران ذیل آیه شریفه فَاَقَمَ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لِتَبْدِيلِ خَلْقِ اللَّهِ دَالِكِ الدِّينِ الْقِيمِ و لَكِن اَكْثَر النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ درباره فطرت بحث می‌کند و ریشه آن را به معنای ایجاد اخذ می‌کند و با توجه به قواعد علم صرف که کلمه فطره بر وزن فعله می‌داند، مفاد آن را اشاره به شکل و کیفیت خاصی از ایجاد دانسته است. «اهل لغت و تفسیر می‌گویند، فطرت به معنای خلقت است. سالک باید بر خود بفهماند و به ذائقه روح بچشاند که دار طبیعت مسجد عبادت حق است و او برای همین مقصد در این نشئه آمده، چنانچه حق تعالی فرماید: «و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون (امام خمینی، آداب الصلوه، ص ۱۰۲).

فطرت سرمایه بی‌نظیر و فوق‌العاده با ارزشی است که خدای متعال به شایسته‌ترین مخلوق خود یعنی انسان عطا فرموده است. غایت آفرینش انسان که همان عبودیت و رسیدن به مقام خلافت الهی در زمین است از طریق فطرت و با هدایت خالق فطرت تحقق می‌یابد. «انسان بیش از موجودهای طبیعی دیگر آفرینش آیتی دارد، یعنی هویت او بهترین مرات خداست و غبار غیریت در چهره چنین آینه‌ای ننشسته است به گونه‌ای که تمام لایه‌های درونی هستی او را فطرت خداخواهی و خداجویی تشکیل می‌دهد و چیزی از بیرون نیز حجاب خدایی درونی او نیست، پس اگر وی خود را به تباهی نیالاید هم آئینه جان او شفاف می‌ماند و هم مرات جهان

هستی برای برای او همواره متبلور است (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۲۳۰). از قرآن کریم چنین استنباط می‌شود که خدای انسان آفرین آدمی را فطرتاً حی متأله آفریده است. از منظر شریف قرآن انسان حقیقی کسی است که در محدوده حیات حیوانی و طبیعی ناپسند، حتی انسانیت خویش را تنها به نطق یا تفکر محدود نکند، بلکه باید حیات الهی و جاودانی و تأله و خداخواهی فطری خویش را به فعلیت برساند و همچنان در سیر بی‌انتهای تأله گام بردارد و مراحل تکامل انسان را تا مقام خلافت و مظهریت اسماء حسنی و تخلق به اخلاق الهی ببیماید. در نگاه فطری و باطنی همه انسان‌ها حی متأله هستند یعنی حیات الهی و تأله ملکوتی در فطرت همه انسان‌ها نهادینه شده است ولی نظر به مسیر شکوفایی و تکامل فطرت، بسیاری حیات متالمانه فطری خویش را زیر خاک‌های تیره و ظلمانی جهل و عصیان مدفون کرده و تأله خدادادی خویش را در قالب نامقدس بردگی خویشتن و سر سپردگی به امیال اغیار، طواغیت، اصنام و شیاطین زنده به گور کرده‌اند. اینان را قرآن حی نمی‌داند. (همان، ص ۱۵۱)؛ حیات آدمی محدود به حیات مادی و طبیعی که مشترک بین او و حیوانات است نمی‌باشد بلکه حیات حقیق انسان در پرتو نور هدایت الهی و صیانت از فطرت الهی به دست می‌آید. «حیات متالمانه انسان در دست او امانتی الهی و ودیعتی ملکوتی است که روزی باید به ملاقات خدا رود و ان را تسلیم کند. انسان در این میدان امانت داری هم امانت است و هم امین، یعنی جان عاریت انسان به عنوان امانت خدا به دست خود انسان سپرده شده و او را امین بر حفاظت از جان خود ساخته است.

اهمیت این گوهر گرانبها و امانت والا چندان است که هرگونه تصرف آدمی در آن مشروط به اذن الهی است و اذن خدا در محدوده اموال و اوقات احوال وسیع است. انسان می‌تواند در اموال و احوال خویش در حد وسیعی تصرف کند اما در هستی و ناموس خود اجازه تصرف ندارد زیرا گوهر و جوهر او از آن خود او نیست بلکه امانتی است الهی و نقش آدمی در این میان نقش امینی قادر و عادل است و تحقق این نقش نیازمند حفاظت و حراستی همه جانبه از گوهر و جوهر انسان است.

براین اساس در نگاه قرآن فطرت انسانی حبل متینی است که از یک سو به دست خدای سبحان است و از سوی دیگر به گردن انسان و این رشته هر چند آسیب دیدنی و نادیده انگاشتنی و باریک شدنی است اما هرگز گسستنی و از میان رفتنی نیست (جوادی آملی ۱۳۸۴،

نقد و ارزیابی مبانی برنامه درسی ملی براساس شاخص‌های فطرت

ص ۴۰). این سرمایه پایدار با وحی الهی رابطه زیبا و ظریفی دارد. آنچه به عنوان ره آورد و وحی از مجرای وجود مقدس انبیاء بر فطرت انسان جاری شده است شرح و بسط حقایقی است که به طور اجمال در فطرت او نهفته و امتداد همان رشته‌ای است که فاطر هستی یعنی خدای رب‌العالمین برگردن آدمی نهاده است و نقش بی‌بدیل پیامبران در این میان شوراندن گنج‌های نهانی و شکوفا کردن جوانه‌ها، غنچه‌ها و گلستان‌های فطرت انسانی است» (همان، ص ۴۱).

ابعاد فطرت: فطرت انسان به زمینی شبیه است که در آن بذره‌های متفاوت ولی هماهنگ کاشته شده است. نوع و کیفیت آن‌ها از سوی خدای متعال به نحوی انتخاب شده است که در صورت رشد متوازن گلستان زیبایی را به نمایش می‌گذارد.

معمولاً زیبایی محصول تنوع متناسب است نه همسانی متطابق. استعدادها و قوای فطری تعیین فعلیت یافته ندارد ولی موجودیت پنهان دارد مانند موجودیت بذره‌های پنهان در دل خاک. «نعلش در بدو فطرت خالی از هر نحو کمال و جمال و بهجت است؛ چنانچه خالی از مقابلات آنها نیز هست. گویی صفحه‌ای است خالی از مطلق نقوش. نه دارای کمالات روحانی و نه متصف به اضداد آن. ولی نور استعداد و لیاقت برای حصول هر مقامی در او ودیعه گذاشته شده است (خمینی، ۱۳۷۱، ص ۲۷۲). جامعیت انسان است که او را احسن‌المخلوقین کرده است و خدای خالق این مکون جامع احسن‌الخالقین است. هر فیضی که خدای سبحان به انسان داده است. پراکنده اش در جهان هم هست، اما جمعش درخصوص انسان است و در انسان ویژگی‌ای هست که در هیچ موجودی به عنوان جمیع یا مجموع نیست، پس انسان که کون جامع است، هم کمالات نبات و حیوان را دارد و هم کمالات فرشتگان را از این رو احسن‌المخلوقین است (جوادی آملی ۱۳۸۶- ص ۲۲۴).

ممکن است این سؤال به ذهن خطور کند که اگر فطرت انسان از اوست و به او بازمی‌گردد چه نیازی به برنامه هدایت؟ پیامبر اکرم فرمود «هر نوزادی به فطرت توحیده زاده می‌شود.» رسالت انبیای الهی شناساندن فطرت و گنج پنهان بشری است که در غوغای شهوت و غضب مستور شده است. در حقیقت ادیان الهی بیان دین فطری است و پیامبران و اولیاء شارحان کتاب فطری ما هستند. از این رو آن‌ها هدایت بشر به سوی معشوق حقیقی را از طریق شکوفایی عقل بشر آغاز می‌کنند.

«برای نایل شدن به معرفت نسبت به ذات و صفات مقدس حضرت حق باید مردم را به تدبیر و تفکر در آیات و آثار ذات مقدس پروردگار سوق داد تا به تعبیر آقای شاه‌آبادی فطرت کاشفه که در اصول و عقاید خود باید صاحب رای و اندیشه خود باشد. شناخت درستی از هستی و هستی آفرین پیدا کند (ولی، ۱۳۸۶، ص ۱۶۰).

برای پرورش فطرت کاشفه یعنی فطرتی که خودش بتواند در پرتو هدایت الهی راه حیات را کشف کند، باید فطرت پنهان (تکوینی) را به درستی شناخت. تحلیل صحیح از ابعاد و فطرت به پرورش فطرت کاشفه یاری می‌رساند.

کمال جویی: انسان از خداست و به سوی خداوند حرکت می‌کند. همه موجودات عالم به سوی خدا در حال حرکت هستند ولی انسان به اقتضای فطرت کمال جوی خود به طور ارادی و آگاهانه برای رسیدن به کمال تلاش می‌کنند.

فطرت چون کمال مطلق را اصیل می‌داند طبیعی است که در آغاز به کمال‌های مقطعی گرایش دارد و ولی بعد از شکوفایی فطرت با تزکیه عقل نظر و عقل عمل، با هدایت و عنایت وحی نبوی و الهام ولوی فطرت حقیقتاً به کمال مطلق و مجازاً به کمال محدود گرایش دارد. آدمی دو فطرت الهی دارد «یکی تنفر از نقص و ناقص است، دوم عشق به کمال و کامل است و این دو که یکی اصلی ذاتی و دیگری تبعی ظلی است (امام خمینی، آداب الصلوة، ص ۱۱۷)، آن دو فطرت اصل و پایه جمیع فطریاتی است که در انسان مخمر است و دیگر فطریات شاخه‌ها و اوراق آن است. (امام خمینی، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۷۶).

براین اساس انسان گرایش به کمال مطلق دارد و از هر گونه نقص تنفر دارد. برای تحقق این گرایش که شاخه اصلی فطرت است، مجموعه‌ای از استعدادها و قوا در فطرت خلق شده است. در صورت شناخت و پرورش صحیح آن‌ها انسان به کمال حقیقی خواهد رسید. آرامش حقیقی او نیز زمانی است که به این کمال راستین برسد. «انسان اگر به آن چیزی که مطلوب حقیقی و واقعی است برسد آرام می‌گیرد. انسان در واقع و در عمق ذات خودش سرگردان نیست. این سرگردانی‌ها ناشی از این است که آن حقیقت را به صورت مبهم می‌خواهد و برای (رسیدن به) او تلاش می‌کند، به یک چیزی می‌رسد خیال می‌کند این همان است ولی یک مدتی که از نزدیک او را بومی کند.

نقد و ارزیابی مبانی برنامه درسی ملی براساس شاخص‌های فطرت

طبیعت و فطرتش او را رد می‌کند، می‌رود سراع چیز دیگر. این است که اگر به آن مطلوب حقیقی برسد به سعادت حقیقی رسیده است (مطهری، ۱۳۸۵، ص ۱۱۶). این سعادت حقیقی وقتی را می‌یابد که سرمایه‌های فطری رشد کنند.

شناخت‌های فطری: در ناحیه دریافت‌ها و شناخت‌ها انسان دارای یک سلسله امور فطری است که همراه تولد با خود دارد. عده‌ای خواسته‌اند به استناد آیه قرآن در سوره مبارکه نمل و اللهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بَطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَ الْإِفْتِدَاءَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ استنباط کنند که همه معلومات اکتسابی است و معلومات فطری در کار نیست. ظاهر آیه این است که وقتی خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد هیچ چیزی نمی‌دانستید، یعنی لوح ضمیر شما صاف و پاک بوده و هیچ نقشی در آن نبود، چشم و گوش به شما داده شد که نمونه‌ای از حواس است و دل به شما داده شد که مقصود مایه تفکر است؛ یعنی در لوح ضمیر شما چیزی نوشته شده بود، با قلم حواس و با قلم دل و عقل است که روی این لوح صاف چیزی نوشته می‌شود.

طبق آموزه‌های قرآن درست است که وقتی نوزاد به دنیا می‌آید لوح ضمیرش از همه چیز صاف و پاک است ولی در عین حال قرآن بعضی مسایل را به شکلی طرح می‌کند که فهمیدن آن‌ها نیازی به استدلال ندارد. مسئله توحید در قرن امری است فطری ولی ممکن است در تعبیر از فطرت استنباط علما متفاوت و مختلف باشد. ولی در اصل این که چیزی به نام فطرت به نام فطرت دین، فطرت اسلامیت، فطرت توحید در سرشت انسان وجود دارد، میان علمای شیعه و سنی هیچ اختلافی نیست. یکی از آیات، آیه معروف فطرت است که در سوره مبارکه روم است: «چهره خود را به سوی دین کن. دینی که فطرت الهی است و فطرت انسان‌ها را به این چگونگی آفریده است» (روم/۳۰) این خلقت تغییرپذیر نیست جزء سرشت انسان است و انسان با این سرشت متولد می‌شود. این آیه در کمال صراحت دین را فطرت خدا و آن را مطابق با فطرت انسان معرفی می‌کند. همچنین در سوره مبارکه یس این طور می‌فرماید:

«ای فرزندان آدم آیا به شما سفارش نکردیم که شیطان را نپرستید که او را دشمنی است آشکار و این که مرا پرستید این است راه راست؟» (یس، ۶۰).

سخن از یک عهد و پیمان است: ای بنی آدم، ای فرزندان آدم، آیا من به شما پیمان نبستم؟ می‌گوید من و شما قبلاً با یکدیگر قرارداد و پیمان بستیم که شیطان را پرستش نکنید. این شیطان

پرستی به آن معنا نیست که برویم در یک محراب مجسمه شیطان را بسازیم. بلکه همان تبعیت از شیطان است. ما با همدیگر پیمان بستیم که شیطان را پرستش نکنید من را پرشش کنید. راه راست که شما را به کمال و سعادتتان می‌رساند این است.

از رسول اکرم (ص) نقل شده است که فرمود:

«هر مولودی که متولد می‌شود بر فطرت الهی به دنیا می‌آید. پدران و مادران هستند که این‌ها را یهودی یا نصرانی یا مجوسی می‌کنند» این حدیث نشان می‌دهد که شناخت دین یک مقوله فطری است و اگر کسانی را می‌بینیم که از جهت اصلی توحید خارج شده‌اند عوامل بیرونی و نوع تربیت آنها را منحرف ساخته است.

علاوه بر شناخت فطری خداوند، اصول فکر ما نیز فطری هستند. اصولی مانند: «تناقض محال است»، «کل از جزء بزرگتر است»، «ترجح بلا مرجح محال است»، مطابق نظر فلاسفه اسلامی آموختنی و استدلالی نیستند و بی‌نیاز از استدلال هستند. حکمای اسلامی معتقدند در ابتدا که انسان متولد می‌شود، هیچ چیز نمی‌داند، حتی قضیه. «کل از جزء بزرگتر است» را نمی‌داند چون تصویری از کل ندارد که تصویری از جزء ندارد، ولی همین قدر که تصویری از کل و تصویری از جزء پیدا کرده و این دو را برابر هم گذاشت، بدون نیاز به دلیل و معلم و تجربه حکم می‌کند که کل از جزء بزرگتر است. براین اساس تفاوت دیدگاه اسلامی با دو دیدگاه افلاطونی و جان لاک معلوم می‌گردد. افلاطون اعتقاد داشت انسان وقتی متولد می‌شود همه چیز را می‌داند، روح انسان قبل از بدن در دنیای دیگری وجود داشته است و در آن عالم به حقایق اشیاء رسیده است. بعد که به بدن تعلق می‌گیرد یک نوع حجاب میان او و معلومات او برقرار می‌شود. به دنیا که می‌آید موقتاً فراموش می‌کند: باید به او یادآوری کرد تا به یادش بیاید. به عقیده او هر کسی که به دنیا می‌آید همه علوم را می‌داند. پس تعلیم و تربیت چیست؟ می‌گوید تعلیم و تربیت تذکر و یادآوری است. معلم مذکر است. تعلیم در مکتب او تذکر است.

در مقابل این نظریه، نظریه فیلسوفان انگلیسی قرار دارد که نظراتشان عکس نظر افلاطون است. فلاسفه‌ای مانند جان لاک و هیوم می‌گویند "هیچ معلومی در لوح ضمیر انسان نیست و همه چیز را انسان از بیرون دریافت می‌کند و همه چیز آموختنی است" (مطهری، ۱۳۸۵، ص ۵۰). در مقابل "فیلسوفان اسلامی قایل به این هستند که اصول اولیه تفکر انسانی آموختنی و استدلالی نیست و بی‌نیاز از استدلال است ولی در عین حال این اصول را ذاتی نمی‌دانند آن-

نقد و ارزیابی مبانی برنامه درسی ملی براساس شاخص‌های فطرت

چنان که افلاطون و یا کانت ذاتی می‌دانند حکمای اسلامی می‌گویند در ابتدا که انسان متولد می‌شود حتی همان اصول تفکر را هم ندارد ولی اصول اولیه تفکر که بعد پیدا می‌شود از راه تجربه پیدا نمی‌شود از راه استدلال هم پیدا نمی‌شود از راه معلم هم پیدا نمی‌شود بلکه همین قدر که انسان دو طرف قضا (موضوع و محمول) را تصور کند ساختمان ذهن این طو است که بلافاصله به طور جزم حکم به رابطه میان موضوع و محمول می‌کند (همان).

قوه تفکر: یکی از ویژگی‌های فطری انسان دارا بودن قوه تفکر است. موجودی است جهان خارج را درک می‌کند، درباره جهان خارج می‌اندیشد، به تعبیر امروزی موجودی است آگاه، هم از خود آگاه است و هم از جهان آگاه است. انسان به حکم این خصلت یک سلسه دریافت‌ها از جهان خارج دارد که ما از آن‌ها به ادراک تعبیر می‌کنیم. ادراک یعنی دریافتن و رسیدن در زبان عربی، اگر کسی در جستجوی چیزی باشد و به آن برسد می‌گویند: آذرگه؛ مثلاً اگر انسانی انسانی را تعقیب کند او فرار می‌کند، این هم به دنبالش می‌دود. یک وقت به او می‌رسد و یک وقت به او نمی‌رسد، اگر به او برسد می‌گویند آه رگه. دریافت انسان از جهان خارج نوعی اتصال و ارتباط است. میان انسان و جهان خارج که گویی انسان تا وقتی که جاهل است، میان او و جهان پرده و مانعی است، همین قدر که به جهان عالم می‌شود، به جهان می‌رسد؛ نوعی رسیدن است.

بدون شک جمادات، نباتات و حیوانات با انسان شریک نیستند. حیوانات یک نوع آگاهی مبهم از جهان خارج دارند ولی آن آگاهی در سطح آگاهی انسان نیست. حیوانات فکر نمی‌کنند. شما وقتی که درباره موضوعی می‌اندیشید، یا مشکلی دارید برای کشف راه حل فکر می‌کنید، یک راه حل جدید کشف می‌کنید، این فکر کردن چه عملی است؟ عمل این است که با نوعی برقراری ارتباط میان معلوماتی که دارید مجهولی را تبدیل به معلوم می‌کنید و راه حل جدید کشف می‌نمائید. حیوان این توانایی را ندارد، حیوان فقط حس می‌کند، ما رنگ‌ها را می‌بینیم و آن‌ها هم می‌بینند، حرارت را ما احساس می‌کنیم آن‌ها هم احساس می‌کنند ولی فکر کردن از ویژگی‌های انسان است.

گرایش‌های فطری: یک سری گرایش‌هایی در انسان وجود دارد که خاص اوست و حیوانات آن را ندارند. می‌توان از آن‌ها به عنوان گرایش‌های انسانی نام برد زیرا که فراتر از خود هستند و انسان را از خود محوری دور می‌کنند. هر کسی به هر میزانی که از این گرایش‌ها برخوردار باشد از انسانیت متعالی برخوردار است. در مقابل گرایش‌های حیوانی قرار دارد که بین حیوان و انسان مشترک است مثل گرایش به خواب، غذا و مانند آن‌ها.

اگر در حیوانات اعمالی مثل اجتماعی زندگی کردن دیده می‌شود باز عمل انتخابی نیست بلکه به حکم غریزه آن طور عمل می‌کنند. مثلاً زنبور عسل یا بعضی مورچه‌ها حیوان‌های اجتماعی هستند ولی این‌ها نیز عمل غریزی و غیرانتخابی هستند و از ناحیه طبیعت به آن‌ها داده شده است.

ولی انسان گرایش‌هایی دارد که منحصر به خود اوست و شکل انتخابی و آگاهانه دارد. اگر مکتب‌های جهان از انسانیت دم می‌زنند، همه بر پایه این گرایش‌ها باید تعبیر و تفسیر شود. این گرایش‌های حقیقت انسان را تشکیل می‌دهند. «حقیقت انسان قلب او (لب یا مغز او) و بدن پوست وی و باطن و حقیقت انسان هم چون آب و بدن انسان همچون کف است. این بدن کف است و روزی فرو می‌نشیند.

اما انسانیت انسان بر جای می‌ماند. حقیقت انسان شجره طیبه‌ای است که **أصلُها ثابت و فَرْعُها فی السَّمَاءِ تُوتی أكلها کُلُّ حینِ بادنِ ربِّها** (ابراهیم: ۲۴) که اصل آن ثابت است و شاخه‌های آن در فضاست و هر لحظه باردار میوه و ثمری است» (حائری، ۱۳۷۲، ص ۲۰).

بنابراین مجموعه گرایش‌های مقدس انسانیت را می‌سازند و حقیقت او نیز این بخش از وجود ادمی است.

حقیقت جویی: یکی از گرایش‌های فطری، حقیقت جویی انسان است. او مایل است واقعیت‌ها را آن طور که هستند کشف کند: از دعاهای منسوب به پیغمبر اکرم (ص) است که فرموده است:

اللهمَّ ارني الأشياء كما هي. (نقل از مطهری، ۱۳۸۵)

علت این که بشر دنبال فلسفه و حکمت رفته همین است که می‌خواسته حقیقت را کشف کند؛ لذا می‌توانیم نام این گرایش را حس فلسفی نیز بگذاریم. طبق نظر فلاسفه انسان مایل است کمال نظری به دست آورد یعنی حقایق جهان را درک کند. «انسان بالفطره محب حقیقت است، گرچه ممکن است از راه چشم و گوش و سایر حواس طبیعی به شهوت گرایش پیدا کند ولی

نقد و ارزیابی مبانی برنامه درسی ملی براساس شاخص‌های فطرت

خداوند ایمان را محبوب انسان معرفی کرده و آن را زینت دل قرار داد. پس بین دل و معارف و عقاید صحیح رابطه وجودی برقرار است و این کشش وجودی همراه با ادراک است و چون همراه با ادراک است محبت نامیده می‌شود.» (آملی، ۱۳۷۸، ص ۲۶۹).

در روان‌شناسی هم می‌بینید که این حس را به نام حس حقیق جوئی یا حس کاوش مطرح می‌کنند. این وقتی مسئله را در یک سطح گسترده طرح می‌کند اسمش را می‌گذارند "حس کاوش" و می‌گویند این همان چیزی است که حتی در کودک هم وجود دارد (مطهری، ۱۳۸۵، ص ۷۵). کودک به حدود سه سالگی که می‌رسد دائماً می‌پرسد و به والدین و مربیان نیز توصیه می‌شود که در برابر این حس کودک صبر و حوصله نشان دهند و آن را فرصتی برای رشد کودک تلقی نمایند. اگر این حس در انسان زنده نگه داشته شود. به مرحله‌ای می‌رسد که لذت کشف حقیقت برای او برتر از هر لذت دیگری خواهد بود.

فضیلت خواهی: گرایش دیگر در انسان وجود دارد که می‌توان از آن به خیرخواهی و فضیلت طلبی تعبیر نمود. آدمی به اموری گرایش دارد که منفعت شخصی او در میان نیست بلکه به خاطر ارزشی که آن کار دارد. گرایش پیدا می‌کند. گرایش‌هایی مانند گرایش به صدق و راستی، گرایش به وفای عهد، تقوا، ایثار، عدالت، فداکاری، تعاون در زمره فضایل اخلاقی قرار می‌گیرند. عدل خواهی یکی از گرایش‌های فطری آدمی است.

«قلب فطرتاً در مقابل قسمت عادلانه خاضع است و از جور و اعتساف فطرتاً گریزان و متفتر است. از فطرت‌های الهیه که در کمون ذات بشر مخمر است حسب عدل و خضوع در مقابل آن است و بعضی ظلم و عدم انقیاد در پیش آن است (امام خمینی، ۱۳۷۱، ص ۱۱۳). یکی از فطریات بشر، درک لزوم وفاء به عهد است. وفاء به عهد یکی از اساسی‌ترین پایه‌های خوشبختی بشر است، همان‌طور که حب ذات و شهوت جنسی، خواهش‌های آب و خواب و غذا برای ادامه حیات ضروری است وفاء به عهده نیز برای تعالی معنوی و سعادت اجتماعی بشر ضروری است و خداوند درک لزوم آن را به طور فطری در باطن هر انسانی قرار داده است (فلسفی، ۱۳۴۹، ص ۲۷).

وفاء به عهد مانند بذری است که حضرت حق در وجود انسان قرار داده است. چنانچه مربیان با بصیرت و خردمندی مواجه شوند، بذر فطرت در دل او رشد می‌کند و سجیه انسانی وفای به عهده با شاخ و برگ و ثمر فراوان پرورش می‌یابد.

هم‌چنین یکی دیگر از فضیلت‌های اخلاقی فطری در کودک، راست‌گویی است «هر انسانی بالفطره مایل است راست بگوید و سخنانی را که از دیگران می‌شنود راست تلقی کند. دروغ گفتن انحراف از صراط مستقیم فطرت و خلقت است» (همان، ص ۳۵).

یکی از بزرگ‌ترین وظایف تعلیم و تربیت پرورش فطرت راست‌گویی کودک است. براین اساس چنانچه گرایش به خیر و فضیلت‌خواهی به درستی تحلیل می‌شود مبنای مطمئنی برای ترتیب کودک و نوجوان در اختیار برنامه‌ریزان و مربیان می‌گذارد.

زیبایی‌گرایی: خدای متعال زیبایی مطلق است و انسان را زیبا خلق کرده است. «جوهر هستی انسان را می‌توان عین زیبایی و متن جمال دانست زیرا در زیباترین هیئت آفرینش جلوه کرده است. لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم (تین/۴) و آفریدگاه انسان نیز در پی آفریدن و آراستن او خویش را به عنوان احسن‌الخالقین ستوده و فرموده است: فتبارک الله احسن الخالقین (مؤمنون/۱۴). پس هستی انسان نه تنها زیبا که عین زیبایی و جمال است و چون این هستی در حیات متألّهانه آدمی خلاصه می‌شود حیات متألّهانه را می‌توان عین جمال و متن زیبایی دانست» (آملی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۹).

انسان هم زیباست و هم زیبایی‌گراست. خداوند گرایش به زیبایی را در نهاد بشر آفریده است. این همه ما در زندگی از طبیعت زیبا، تابلوی زیبا، خط زیبا و صحنه زیبا خوشمان می‌آید ریشه در این گرایش دارد. اگر این گرایش به طرز صحیح تغذیه شود و پرورش پیدا کند ایمان به جمیل حقیقی و پایدار هستی یعنی خدای متعال در انسان تقویت می‌شود.

هنر و خلق آثار هنری جلوه بارز زیبایی‌گرایی است. انسان نه تنها علاقه به زیبایی دارد بلکه مایل است چیزهای زیبا بیافریند و لذت ببرد. قوی‌ترین و مطمئن‌ترین دلیلی که می‌توان بر فطری بودن زیبایی دوستی طرح کرد، زیبا بودن قرآن حکیم است. قرآن از جهت صورت و سیرت زیباست و یکی از بزرگ‌ترین عامل‌های جهانی کردن قرآن، عامل زیبایی یعنی فصاحت و بلاغت فوق‌العاده آن است (مطهری، ۱۳۸۵، ص ۸۲).

جمع‌گرایی: جامعه‌گرایی یکی دیگر از گرایش‌های فطری است. همان‌طور که او به غذا، زیبایی، فضیلت و غیره گرایش دارد به زندگی اجتماعی بالفطره متمایل است. به همین دلیل آغاز خلقت بشر با گروه کوچک دو نفر و سپس چند نفر آغاز گردید و متن زندگی نیز با تشکیل

نقد و ارزیابی مبانی برنامه درسی ملی براساس شاخص‌های فطرت

اجتماعات و تمدن‌ها تداوم یافته است و در عالم آخرت نیز گروه و اجتماع متناسب با آن عالم شکل می‌گیرد. در قرآن حکیم راجع به سرنوشت متقین و گناهکاران چنین آمده است:

«وَأَنان که از پروردگار خویش پروا کرده‌اند گروه گروه به بهشت برده شوند تا آنگاه که برانجا (بهشت) رسند و درهایش گشوده باشد و نگهبانان آن ایشان را گویند: سلام بر شما خوش باشید، پس به بهشت درآئید و جاودانه باشید^۱» (زمر: ۷۳).

«و کسانی که کافر شوند گروه گروه به سوی دوزخ برده شوند» (زمر: ۷۱).

انسان به طور فطری اجتماعی است و این که در قرآن مسئله تعاریف به عنوان یک غایت برای اختلاف مردم به حسب نظام خلقت ذکر شده و می‌خواهد بگوید که انسان در متن خلقت به گونه‌ای آفریده شده است که مقدمات زندگی اجتماعی برایش فراهم باشد. از جمله مقدمات و شرایط زندگی اجتماعی شناسایی کردن است» (مطهری، ۱۳۸۷، ص ۳).

اشاره به آیه مبارکه قرآن که می‌فرماید: «شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم و شما را گروه گروه و قبیله به قبیله قرار دادیم برای این که همدیگر را بشناسید.» این آیه به طور روشن فطری بودن زندگی اجتماعی را ثابت می‌کند. یعنی آفرینش انسان با گروه و جامعه آغاز شده است. منتها غایت این تفاوت در نظام خلقت برای تفاخر نیست بلکه برای تعارف است.

مختلف آفریده شدن انسان‌ها از نظر استعداد نیز دلیل دیگری برای فطری بودن زندگی اجتماعی است. «تقسیم استعدادها و مختلف آفریده شدن آن‌ها و برتری داشتن بعضی بر بعضی از نظر استعدادها برای این است که بعضی از مردم، بعضی دیگر را مسخر قرار بدهند. یعنی در متن خلقت انسان‌ها به گونه‌ای آفریده شده‌اند که نیازمند یکدیگر هستند و باید نیازمند یکدیگر باشند و مسخر یکدیگر هستند و باید مسخر یکدیگر باشند. پس زندگی اجتماعی یک چیزی است یک حقیقتی است که از اصل خلقت انسان ریشه می‌گیرد نه این که عوامل بیرونی انسان را وادار به زندگی اجتماعی کرده است. اصلاً انسان‌ها به گونه‌ای آفریده شده‌اند که باید در حالی باشند که همه مسخر یکدیگر باشند، همه نیازمند یکدیگر باشند همه برای یکدیگر کار کنند بدون این که خودشان احساس کنند که برای دیگری کار می‌کنند. هر کسی در همان حال که برای خویش کار می‌کند برای جامعه کار می‌کنند» (همان، ص ۳۵).

فطری بودن گرایش اجتماعی مسئولیت فرد و جامعه را سنگین تر می‌سازد. این نیاز فطری با یک جامعه سالم باید پاسخ داده شود، در غیر این صورت احتمال دارد افراد از طریق همین گرایش فطری به سوی انحطاط بروند.

گرایش به ابداع و خلاقیت: خدای مبدع و خالق همه هستی انسان را با توانایی ابداع و ابتکار آفریده است. خداوند از عدم می‌آفریند، انسان با ابزار و وسایلی که در اختیار دارد، دست به ابتکار و خلاقیت می‌زند. وقتی کودکی، چیز تازه‌ای می‌سازد نشاط عمیقی به او دست می‌دهد و انگیزه بیشتر برای ساختن چیز دیگر در او پدیدار می‌شود. چنانچه فضای تربیتی مناسب و وسایل لازم در اختیار او باشد ممکن است دست به ابتکارهای بالاتری بزند. این اعمال و رفتار ریشه در فطری بودن ابداع و نوآوری در سرشت بشر دارد. بالاتر از این‌ها وقتی یک دانشمندی نظریه جدیدی طراحی و ارائه می‌دهد به همان اندازه احساس نشاط می‌نماید، می‌توان گفت اگر قوه ابداع و خلاقیت در بشر نبود پیشرفت‌های فراوان در عرصه‌های گوناگون حیات بشر به وقوع نمی‌پیوست و عمران و آبادانی زمین که خواسته خداوند از بشر است تحقق نمی‌یافت.

نیروی اراده و اختیار: انسان موجودی است که با شعور و اراده آزاد خیر را از شر و نفع را از ضرر تمیز می‌دهد و در نتیجه فاعل مختار است ولی نباید از این نکته غفلت کرد که جهان آفرینش اراده خدای جهان است که به طور تکوینی و به بدون اختیار با ولایت تکوینی خدای متعال اداره می‌شود. در این میان اسنان مخلوق مختار و دارای اراده خداوند است که در انتخاب راه زندگی آزاد است. او می‌تواند جهت پرورش توانایی‌ها و استعداد های خود و با استفاده از دستورات الهی، طرح‌ها و برنامه‌های مفید و موثر اجرا کند و خود را به سر منزل مقصود نزدیک‌تر سازد. «انسان وجودی تکوینی دارد که مانند طنابی کشیده از ملکوت تا ملک است و خود او در شکل‌گیری آن هیچ نقشی نداشته و این وجود او تماماً موهبتی از جانب خدای سبحان به اوست. ذات یاری به همین آفریده خویش اختیار و اراده داده است تا بار دیگر خود را بسازد و این انسان است که با اختیار خویش از وجود تکوینی‌اش حسن استفاده یا سوء استفاده کرده و شخصیت و وجود اکتسابی‌اش را به شکلی مثبت و مطابق وجود تکوینی موهبتی‌اش یا به گونه‌ای منفی و بر خلاف آن رقم می‌زند. باری قله وجودی انسان به سوی خداست ولی شخصیت اکتسابی او می‌تواند هماهنگ با وجود واژگون باشد، بنابراین انسان دارای وجودی خدادادی و موهبتی و نیز شخصیتی اکتسابی است.

نقد و ارزیابی مبانی برنامه درسی ملی براساس شاخص‌های فطرت

مجموعه انتخاب‌ها و اختیارات و تصمیم‌های انسان که اعتقادات و اخلاق و اعمالی متناسب با اختیار را برای او رقم می‌زند شخصیت اکتسابی و شاکله انسان را ترسیم می‌کند که در صورت مثبت بودن انتخاب و اختیار و تصمیم‌ها، این وجود اکتسابی موزون است و با وجود موهبتی‌اش هماهنگ، و گرنه وجودی ناموزون و واژگون و مستحق آتش است.

بر این اساس، انسان مختار و صاحب رای، اگر حاکمیت وجود را به فطرت و جان ملکوتی بسپارد و عقل خویش را مأموم هویت بسیط و جان الهی خود قرار دهد، همان ودیعه الهی و جان ملکوتی که امانتی در دست او بود حکمرانی کشور انسان را برعهده می‌گیرد و خود از امانت خویش محافظت می‌کند و امین آن خواهد بود و به تعبیری امین و امانت یکی می‌شود؛ اما اگر این انسان صاحب رأی، خود را پیرو طبیعت خویش کند و به جای این که طبیعت را مأموم عقل خود کند و عقل را امام طبیعت، برعکس عمل کند قوای طبیعی انسان حاکمیت وجود او را برعهده می‌گیرد و از چنین حاکمی جز خیانت در امانت بر نمی‌آید و ظالمانه حق فطرت و جان الهی را ضایع می‌کند و حقوق و حدود او را به رسمیت نمی‌شناسد و حق فطرت و جان الهی را ضایع می‌کند و حقوق و حدود او را به رسمیت نمی‌شناسد و از این جا است که ظلم به خویشتن شکل می‌گیرد (جوادی آملی، ۱۳۸۶، صص ۳۱۱-۳۱۰).

براین اساس انسان به دلیل اختیاری که دارد در برابر هر حادثه‌ای در زندگی مسئول‌اند. اگر مسئولیت خود را در جهت کمال حقیقی به درستی بشناسد و عمل کند از اختیار خود حسن استفاده کرده است و اگر مسئولیت خود را به خوبی نشناسد و در جهت انحطاط خود عمل نماید از اختیار سوء استفاده نموده است. در هر دو حالت اثر عمل متوجه خود انسان است. انْ أَحْسَنْتُمْ احْسَنْتُمْ لَانْفُسِكُمْ و ان اساتم فلها (اسرا/۷) «اگر کار خوب کردید برای خود کردید و اگر مرتکب بد شدید باز هم برای خود کرده‌اید. عمل، عامل خود را رها نمی‌کند.

بحث و نتیجه‌گیری: اصالت‌های انسانی آن وقت معنی و مفهوم پیدا می‌کند که یک سلسله امور فطری برای انسان باشد، باید مایه‌هایی در فطرت انسان باشد تا زمینه حرکت را فراهم کند. اگر وجود چنین واقعیت‌های فطری را نپذیریم چیزی به نام انسانیت و تکامل انسان معنا و مفهوم پیدا نمی‌کند.

فطرت انسان زائل شدنی و از بین رفتنی نیست ولی مسخ شدنی است. شیطان می‌کوشد عده‌ای آفرینش خدا را عوض کنند. «به آنان امر می‌کنم تا آفریده خداوند را دگرگون سازند و

هر کس شیطان را به جای خدا دوست و کارساز گیرد به راستی زیانی آشکار کرده است» (نساء/۱۱۹) این تغییر به معنای تعویض فطرت نیست بلکه به معنای تضعیف و تحریف آن است. همانند قرآن که کم و زیاد کردن آن ممکن نیست اما تفسیر به رأی آن شدنی است. فطرت اصلی انسان عشق به کمال و تنفر از نقص است. به تبع آن مجموعه‌ای از استعداد‌های فطری در انسان خلق شده است که در صورت پرورش صحیح آن‌ها، کمال حقیقی تحقق می‌یابد. شناخت فطری خداوند، اصول فطری فکر و قوه تفکر؛ شناخت‌های فطری آدمی را تشکیل می‌دهند. گرایش‌های فطری نیز، حقیقت‌جویی، فضیلت‌خواهی، زیبایی‌گرایی، جمع‌گرایی و گرایش به ابداع و خلاقیت را شامل می‌شود. از طریق نیروی اراده و اختیار راه رشد و کمال را آزادانه و آگاهانه انتخاب می‌کند و در صورت سوء استفاده از این نیرو راه انحطاط می‌رود.

نقد و ارزیابی برنامه درسی ملی

* مبانی برنامه درسی زیرساخت‌های فکری و عملی برنامه را تشکیل می‌دهد و به همین دلیل باید متقن و صریح باشد. آنچه که در مجموعه مکتوب برنامه درسی ملی مشاهده می‌شود، سیاهه‌ای از مختصات آدمی است که به صورت کلی دلالت روشنی برای طراحی برنامه درسی ارائه نمی‌دهد و ذیل هر کدام می‌توان شرح تفصیلی و متنوع داد.

به عنوان مثال: «انسان موجودی دارای استعداد‌های متنوع و قابل رشد و تعالی مداوم» (ص ۱۶، بند ۱/۲/۸)

کدام استعدادها در این‌جا مورد نظر است؟ هر کسی می‌تواند مطابق فکر خود مواردی را فهرست کند.

مثال دوم: «انسان در عین برخورداری از استعداد‌های فراوان دارای انواع محدودیت‌هاست» (ص ۱۷، بند ۱/۲/۱۸)

این استعداد‌های فراوان کدامند؟ آیا می‌توان بر پایه این حرف کلی برنامه درسی ارائه نمود؟ مگر نه این است که برنامه درسی باید استعداد‌های فطری را پرورش دهد؟ بدون شرح دقیق و همه جانبه استعدادها چگونه می‌توان طرح تربیت انسان را تدوین نمود؟

* گرایش‌های فطری در مبانی انسان‌شناسی برنامه درسی ملی تقریباً مغفول است. گرایش به خیر و فضیلت، گرایش به زیبایی، گرایش به حقیقت‌طلبی، گرایش به ابداع و خلاقیت، اصلاً در

نقد و ارزیابی مبانی برنامه درسی ملی براساس شاخص‌های فطرت

مبانی مورد بحث ملاحظه نمی‌شود و در مورد بعد اجتماعی انسان نیز صرفاً به ذکر عبارت کلی زیر اکتفا شده است. «انسان موجودی است اجتماعی، تأثیر پذیر از جامعه و تأثیر گذار بر آن» (ص ۱۶، بند ۱۰/۲)

* اراده و اختیار انسان در شکل‌دهی به شاکله و شخصیت خود یکی از ارکان مهم مبانی انسان شناسی فطری است. اگر تبیین درست و کافی از آن به عمل نیاید نمی‌تواند خدمتی به برنامه درسی داشته باشد. کلی‌ترین حالت از این موضوع همان است که در برنامه درسی ملی مورد بررسی، ذکر شده است. در صفحه (۱۶) این مجموعه چنین آمده است: «انسان موجودی صاحب اختیار در تعیین سرنوشت خویش است که می‌تواند مستقل از عواملی چون محیط و وراثت، هویت خویش را رقم بزند...» این بیان به دلیل ناقص و کلی بودن به شرح آگزیستانسیالیستی از انسان شباهت یافته است. ضروری است نسبت اراده و اختیار یاد و جنبه اساسی انسان یعنی عقل و طبیعت شرح داده شود. این تبیین در طراحی برنامه‌های درسی مبتنی بر اراده و اختیار یاری خواهد کرد.

برنامه‌ریز درسی این حقیقت را باید بداند و بپذیرد که انسان مختار است ولی اختیار دانش‌آموز فرصت و امکانی است برای رشد آگاهانه او. «انسان مختار و صاحب رأی اگر حاکمیت وجود را بر فطرت و جان ملکوتی بسپارد و عقل خویش را مأموم هویت بسیط و جان الهی خود قرار دهد، همان ودیعه الهی و جان ملکوتی که امانتی در دست او بود، حکمرانی کشور انسان را برعهده می‌گیرد و خود از امانت خویش محافظت می‌کند و امین آن خواهد بود و به تعبیری امین و امانت یکی می‌شود؛ اما اگر این انسان صاحب رأی، خود را پیرو طبیعت خویش کند و به جای این که طبیعت را مأموم عقل کند و عقل را امام طبیعت، برعکس عمل می‌کند قوای طبیعی انسان حاکمیت وجودی او را بر عهده می‌گیرد...» (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۳۱۰).

چنانچه ماهیت اصلی اراده و اختیار انسان مطابق معیارهای فطرت به درستی تبیین نشود ممکن است در برنامه ریزی درسی به یکی از دو خطای لیبرالیسم تربیتی و یا تحجر تربیتی مرتکب شویم. در لیبرالیسم تربیتی قلمرو و میدان عمل خیلی باز و رها به اختیار و اراده یادگیرنده داده می‌شود و از برنامه درسی به عنوان آنچه که خود فرد تجربه می‌کند دفاع می‌گردد. بدیهی است که در این طرز تفکر تدوین هدفهای تربیتی و انتخاب محتوای مناسب با الهام از

غایت تربیت و نیازهای اساسی اقدام منطقی محسوب نمی‌شود. برعکس در تحجر تربیتی، نزدیک‌بینی افراطی و عدم اعتقاد به رویدادهای تربیتی غیرقابل پیش‌بینی و محدودنگری به اعمال و رفتار یادگیرنده مهم‌ترین ویژگی به شمار می‌رود. در حالی که هیچ‌کدام از دو رویکرد فوق با فطرت محوری سازگار نیست و مقبول‌ترین تفسیر از اختیار انسان در انسان‌شناسی اسلامی ارایه شده است. در این اندیشه انسان حر و آزاد خلق شده است ولی صلاح او در این است که راه هدایت و رشد را که در قرآن تبیین شده است برگزیند تا رستگار شود؟ ولی اجباری در این کار نیست و می‌تواند نپذیرد همان‌طور که خیلی از افراد نپذیرفته‌اند.

در سند برنامه درسی ملی تحلیل کافی و شفاف از اختیار انسان به عمل نیامده و به چند عبارت کلی اکتفا شده است، در حالی که یکی از تفاوت‌های اصلی برنامه درسی با رویکرد فطری با سایر رویکردها به نوع تحلیل همین موضوع مربوط می‌شود. فلسفه اصالت انسان به قدری در اراده فرد افراط می‌کند که می‌گوید انسان موجودیت پیدا می‌کند و سپس ماهیت خود را می‌سازد. در حالی که رویکرد فطرت محور انسان ماهیت بالقوه دارد و تعلیم و تربیت به شکوفایی و فعلیت آن استعدادها باطنی کمک می‌کند.

* علاوه بر استعدادها و قوای فطری، غرایز، تمایلات و محدودیت‌های انسان نیز بعد دیگری از مبانی را تشکیل می‌دهد. واقعیت وجودی انسان صرفاً فطرت نیست بلکه طبیعت او نیز که وجه اشتراک با حیوان را تشکیل می‌دهد، جنبه دیگری از واقعیت است. تعلیم و تربیت و برنامه درسی برای تعدیل غرایز و برقراری نسبت صحیح و تعالی بخش بین آنها و گرایش‌های فطری باید طرح و برنامه داشته باشد.

در برنامه درسی ملی طبق روال طرح مباحث در این برنامه اشاره‌ای به مخاطرات، موانع و تهدیدهای بیرونی و درونی از قبیل نفس اماره و دنیا شده است که اصلاً کافی و کمک کننده نیست. بدون تردید اگر طبیعت انسان و محدودیت‌های موجود در آن به نحو مطلوب تبیین نشود، امکان طراحی برنامه‌های درسی با دو ویژگی: رشد دهنده فطرت و تعدیل کننده طبیعت فراهم نمی‌گردد.

ساختار فطرت

در بحث ابعاد فطرت معلوم شد که استعدادها و گرایش‌های گوناگونی در انسان آفریده شده است که به وسیله برنامه‌های تربیتی باید رشد و پرورش پیدا کنند. ولی مطابق حکمت الهی که خلقتش حکیمانه است و در هر چیزی قدر و اندازه و هندسه‌ای قرار داده است، فطرت نیز با محاسبه‌ی خاص آفریده شده است. «انسان کثرتی و انباری از قوای ادراکی و تحریکی به هم ریخته نیست که بی وحدت سازمان‌یافته عمل کند، چون کثرت قوای انسان اگر به وحدت برنگردد و عامل هماهنگ‌کننده نداشته باشد موجودی واقعی نیست زیرا وحدت با هستی مساوق است. دیگر آن که آن واحدی که همه مجموعه‌های وجود انسان را هماهنگ می‌کند و امامت آن‌ها را به عهده دارد و همه ساختارها زیرمجموعه و شئون اویند حیات انسان است. حیات عامل هماهنگ‌کننده ادراک، اراده و فعل است» (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۹۲-۱۹۱). بر مبنای این ویژگی‌های نظام‌مند است که می‌توان برای انسانیت نیز طرح و نظامی ارایه کرد. «انسانیت یک طرح، یک الگو و یک برنامه‌ای دارد که انسان و انسانیت اولاً به حسب فطرت خودش به آن سو حرکت می‌کند، یک نیروی درونی دینامیکی به آن سو تلاش می‌کند. پیامبران آمده‌اند و اسلام آمده است برای این که مراقب باشد [که از این مسیر خارج شود] در واقع تمام این دستورها مراقبت و کمک کردن به این است که این موجود همان مسیر فطری و طبیعی خودش را طی کند» (مطهری، ۱۳۸۶، ص ۷۸).

برای فهم بهتر و دقیق‌تر ساختار وجود انسان، تحلیل و طبقه‌بندی حکیم متأله حضرت آیت ا.ا. جوادی آملی را مورد توجه قرار می‌دهیم. ایشان در کتاب «تفسیر انسان به انسان» این چنین توضیح می‌دهند:

ساختار علمی انسان: یکی از ساختارهای وجودی انسان، بنیان علمی اوست. انسان افزون بر سرمایه‌های علمی و بینشی فطری، مجهز به قوای ادراک است و این قوای ادراکی در یک رتبه نیست. مجموع قوای موجود در ساختار علمی انسان و در راستای هستی او از طبیعت تا ماورای طبیعت به ترتیب حس، خیال، وهم و عقل است و به دیگر سخن به تناسب هر مرتبه از وجود انسان یکی از قوای بینشی در وجودش نهادینه شده است که نقش خاص خود را در روند ادراک ایفا می‌کند. البته برخی از این قوا به منزله فروع و بعضی به منزله اصل شجره ادراکی انسان است.

نازل‌ترین و فرعی‌ترین قوه بینشی انسان، همان قوه حس است که مستقیماً در ارتباط با ماده و مادیات است. در حکمت متعالیه ثابت شده است که قوای حسی نیز مانند قوای بینشی مجرد است ولی تجرد این قوا نسبت به سایر قوای بینشی در مرتبه‌ای نازل‌تر قرار دارد. نقش قوه «حس» ادراک و تصور مفرد محسوسات است. بالاتر از قوه حس، خیال است که خزان‌های برای گردآوری مدرکات قوه حس است. البته خیال که مخزن حس مشترک است، در دسترس قوه دیگری است که آزادانه در آن تصرف‌های گوناگون دارد که یکی در سیر صعود محسوس به معقول و دیگری در سیر نزول معقول به محسوس ایفای نقش می‌کند. به تعبیری قوه خیال رابط بین محسوسات و معقولات است و اگر نقش خود را در این دو جنبه ایفا نکند این پیوند قطع می‌شود و هیچ محسوسی معقول و نیز هیچ معقولی محسوس نمی‌شود. پس از خیال، وهم است که معانی جزئی را ادراک می‌کند و کاری به صورت ندارد نظیر دوستی‌ها و دشمنی‌های جزئی، وفا و کینه‌های جزئی.

پس از حس، خیال و وهم، عقل انسان در مرتبه‌اعلای وجود او قرار دارد و امامت دیگر قوا به عهده اوست. روح انسان شئونی مختلف دارد که در بعد بینش‌های نهایی از آن به عقل نظری یاد می‌شود، چون مربوط به امور نظری و فکری است. نقش عقل نظری رهبری ادراک است در جهتی هماهنگ و هم‌سو با علوم فطری و حضوری، بنابراین روشن شد که اصل در این بعد از وجود، همان عقل نظری است و سایر اجزاء و قوا به منزله فروعی است که از اصل خود پیروی می‌کنند و این تبعیت بدین معنی است که ثمرات سایر قوای بینشی را که از متشابهات است، باید به محکمت قوه ادراک (یعنی ثمرات عقل نظری) ارجاع داد و با آن تفسیر کرد.

ساختار تمایلات انسان: یکی از اصلی‌ترین ساختارهای وجودی انسان، ساختار ارادی و میلی اوست. در این ساختار وجود انسان، سخن از قوای جذب و دفع، تمایل و تنفر درباره حق و باطل صدق و کذب، زیبا و زشت و ... است. مثلاً روح انسان به توحید تمایل دارد و از شرک متنفر است. از سوی دیگر، قوای انسان مربوط به این ساختار (اعم از فطری و طبیعی). برخی نقش جذب و برخی نقش دفع را ایفا می‌کند، بنابراین در مباحث مربوط به این ساختار به موازات بررسی قوای جذب، قوای دفع نیز مطرح می‌شود.

نقد و ارزیابی مبانی برنامه درسی ملی براساس شاخص‌های فطرت

جذب و دفع در نوع موجودات هست اما هرچه موجود کامل‌تر باشد، جذب و دفع در آن دقیق‌تر می‌شود و نام لطیف‌تری می‌گیرد. این جاذبه‌ها و دافعه‌ها در رگه‌ها و رده‌های کوه هم هست. خاک باید مواد مخصوص را جذب و موانع ویژه را دفع کند تا معدن طلا ایجاد شود همین جذب و دفع در گیاهان هم هست: اگر گیاهی بخواهد رشد کند، هر ماده‌ای را نمی‌تواند جذب کند، بلکه ماده مناسب خود را باید بگیرد تا پرورش یابد و رشد کند.

در حیوانات فقط به صورت شهوت و غضب ظهور می‌کند و در انسان‌ها افزون بر آن به عنوان ارادت و کراهت یا محبت و عداوت بروز می‌یابد و همان جاذبه را هرگاه تحت تربیت عقل و وحی رقیق شود تولی می‌خوانند و همان دافعه را وقتی تحت تدبیر عقل و وحی قرار می‌گیرد تبری می‌نامند و جزو متن دین و ارکان عبادی می‌شود.

کشش وجودی و همچنین گریز در انسان، همانند حقیقت وجود، دارای درجات ضعیف و شدید است: گاهی به صورت شهوت و غضب ظهور می‌کند و زمانی به شکل ارادت و کراهت و هنگامی در مرتبه محبت و عداوت و بالاتر از آن در مرتبه والای تولی و تبری، ظهور می‌یابد و مؤمن خاص، تولی مخصوصی نسبت به الله دارد؛ یعنی در تولی به حق و تبری از باطل دقیق است و در ارادت و کراهت محقق و نیز در محبت و عداوت، هشیار است.

ساختار توانایی‌های انسان: انسان دارای ساختار قدرت و توانایی است. انسان همان‌گونه که در ساختار بینش‌ها و تمایلات مانند ظرف خالی نیست و علم و گرایشی دارد، در ساختار توانایی و قدرت نیز مانند لوح نانوخته نیست و ذات پاک باری توانایی‌هایی در وجود او به ودیعه نهاده است که می‌تواند به دست اراده او شکوفا شود و فعلیت یابد.

توانایی‌های انسان در دو منطقه وجودی فطرت و طبیعت بروز می‌یابد. عقل عملی در بعد فطری توانایی‌های انسان است و قوای عامله طبیعت نیز در جنبه طبیعی مجری دستورهای عقل عملی است.

عقل عملی به تعبیر امام صادق (ع) مرکز عبودیت انسان و سرمایه تحصیل بهشت خدای سبحان است: «ما عُبِدَ به الرحمن و اکتسب به الجنان» (کافی، ج ۱، ص ۱۱) عبودیت و به دست آوردن بهشت در گرو عمل است و رهبری اعمال ارادی انسان را عقل عملی به عهده دارد. نمونه‌هایی از توانایی‌های انسان که در پرتو عقل عملی بروز می‌یابد، عبارت است از:

* توانایی در تصمیم‌گیری عملی به معنای نفی شک و تحصیل جزم علمی

- * توانایی در تصمیم‌گیری عملی به معنای نفی مزاحم و تحصیل جزم
- * توانایی قاطعیت در اجرا
- * توانایی در تعیین هدف اصلی و فرعی
- * توانایی در استقامت و صبر در برابر فشارهای روحی و روانی و موانع خارجی
- * توانایی ارتباط و تعامل با دیگران و حفظ آن
- *

نقش توانایی‌ها در تعیین هویت شخصی انسان: هویت انسان اقسام مختلفی دارد: هویت نوعی انسان در مقابل انواع دیگر؛ هویت صنفی گروهی انسان در مقابل سایر دسته‌های انسانی، هویت شخصی فرد در برابر افراد انسان.

از عوامل تعیین‌کننده هویت شخصی و امتیاز فرد از افراد دیگر، تفاوت در نوع و سطح توانایی‌هاست و به سخن دیگر توانایی‌ها شخصیت‌ساز و ممیز افراد از یکدیگر است. عوامل مختلفی مانند بینش‌ها و علوم، تمایلات و تنفرات، خصوصیات جسمی، قابلیت‌ها و ظرفیت‌ها، شرایط و امکانات محیطی و اجتماعی و ... در شکل‌گیری توانایی‌های انسان دخالت دارد. این عوامل، توانایی‌ای مختلفی در انسان می‌آفریند که می‌تواند با اراده خود آن‌ها را شکوفا کند و به فعلیت برساند.

قلمرو توانایی‌های انسان: درباره قلمرو توانایی انسان به دو بحث استعمار و تسخیر می‌توان استدلال کرد.

۱- استعمار: خداوند از انسان خواسته است که زمین را آباد کند:

«هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» (هود/۶۱) یعنی ذات اقدس الهی از او خواسته است که زمین را آباد کند. «ا س ت» در کلمه استعمار نشانگر طلب الهی است نظیر استجابت، یعنی خدای سبحان آبادانی زمین را حتماً از شما خواسته است.

خدای سبحان خواسته است که انسان زمین را آباد کند، پس توانایی انسان این است که زمین را «بیت معمور کند»، همانگونه که فرشتگان، آسمان را «بیت معمور» کرده‌اند.

نقد برنامه درسی ملی

در مقدمه کوتاه قسمت مبانی انسان‌شناسی برنامه درسی ملی آمده است:

نقد و ارزیابی مبانی برنامه درسی ملی براساس شاخص‌های فطرت

«مراد از مبانی انسان‌شناختی، آن دسته از گزاره‌های توصیفی-تبیینی مدلل درباره واقعیت وجود انسان است، که از تعالیم اسلامی یا معارف اصیل اسلامی یا از مباحث مربوط به تربیت انسان در فلسفه اسلامی (علم النفس اسلامی) استخراج شده‌اند و باید آن‌ها را به لحاظ نقش محوری تبیین و ترسیم انسان در هر نظریه فلسفی تربیت سنگ بنای اصلی هرگونه توصیف و تبیینی از فلسفه تربیت با رویکرد اسلامی دانست» (ص ۱۶، بند ۱/۲).

با توجه به مفاد این مقدمه انتظار می‌رود واقعیت وجود انسان به نحو مطلوب و کامل توصیف شود و راهنمایی‌های واضح برای اقدامات بعدی برنامه از جمله تدوین هدف‌های برنامه درسی ملی حاصل آید. با ملاحظه فهرست ویژگی‌های انسان در سند مزبور چنین توصیفی را مشاهده نمی‌کنیم. برای ساختار علمی، ساختار گرایش‌ها و تمایلات و ساختار توانایی‌ها آن هم به طور مدلل وضع روشن، نظام‌یافته و تحلیلی دیده نمی‌شود. می‌توان در فهرست ارایه شده اشاراتی به بعضی تمایلات انسانی مانند: «اشاره به اجتماعی بودن انسان» (ص ۱۶، بند ۱/۲/۱۰) اشاره‌ای به برخی قوای بینشی (از قبیل: درک و انتخاب احسن موقعیت خود، بند ۱/۲/۱۵) را یافت، ولی این نوع پرداختن به مبانی فطری برنامه درسی نه کافی و نه ساختار یافته و نه تحلیلی است. با ملاحظه فهرستی که در مبانی انسان‌شناسی برنامه درسی ملی ذکر شده است، در مورد ساختار خلقت انسان تصور واضح و قانع‌کننده به دست نمی‌آید.

بدون تردید غفلت از ساختار فطرت، نظام برنامه‌ریزی درسی بومی را از جهت‌گیری دقیق و مهندسی صحیح یادگیری بر پایه فطرت محروم خواهد نمود و موجبات انحراف آشکار و پنهان تعلیم و تربیت از حرکت اصلی را به وجود خواهد آورد. بینش، گرایش و توانایی در فطرت پیوند و انسجام دارند ولی هر یک نیز اقتضائات خاص دارند که در برنامه‌های درسی توجه مناسب را می‌طلبد. بدون گاهی کافی از ساختار فطرت برقراری نسبت منطقی بین ساختار و برنامه درسی امکان‌پذیر نمی‌باشد.

فطرت و طبیعت

نسبت بین فطرت و طبیعت نیز در بحث ساختارشناسی خلقت موضوع قابل تأمل است. «فطرت و طبیعت، هر دو از قوای روحی انسان است؛ با این تفاوت که فطرت نحوه هستی روح بلند انسانی است و مرتبه وجودی آن نسبت به طبیعت بالاتر است و طبیعت نیروهای تدبیری

روح انسان است که عهده‌دار امور طبیعی بدن مادی اوست نه صرف جرم بدنی و جسم مادی که پس از مرگ هم نمی‌ماند.

همان‌گونه که در عالم طبیعت رزق از آسمان فرومی‌ریزد و در زمین منتشر می‌شود در وجود انسان هم که نمونه عالم است، چنین است: رزق از آسمان فطرت به اعضاء و جوارح طبیعت او نزول می‌کند.

گاهی مرکز رزق خود را شناسایی کرده و از فطرت خود استمداد و طلب روزی می‌کند و زمانی هم در شناسایی مرکز رزق خود خطا کرده و روزی خویش را از طبیعت خود می‌طلبد براین اساس روح انسان با قدرت‌گزینشی که خدا به او داده است، می‌تواند هر یک از فطرت یا طبیعت را در ابعاد مختلف وجود خود (یعنی علم، اراده و عمل) حاکم کند که مسلماً حاکمیت فطرت به دلیل هم‌سویی و هم‌نوایی با روح الهی و ودیعه ملکوتی انسان، شاکله او را الهی می‌کند و طبیعت، چون با بدن مادی و عالم خاکی پیوند دارد در صورت حاکمیت بر انسان او را منکوس و معکوس به سمت عالم ماده و طبیعت قرار می‌دهد». (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۶۹).

فطرت بر طبیعت برتری دارد. «تقدم فطرت بر طبیعت را می‌توان به صورت حیات‌یابی طبیعت از فطرت و حیات‌بخشی فطرت نسبت به طبیعت یاد کرد، زیرا بدن به وسیله روح زنده است که فطرت نحوه هستی آن است نه به عکس».

صیانت فطرت از لوث طبیعت و روث مادیت و فرث فرورفتگی در دنیا باعث می‌شود تا وی نوای دلپذیر ازلی را همواره بشنود و به فکر و ذکر و شکر او پردازد و از غیر او آزادانه و عارفانه بگذرد (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۶۴).

تعلیم و تربیت چگونه می‌تواند نسبت صحیح بین فطرت و طبیعت برقرار نماید؟ اگر طبیعت بدون حیات گرفتن از فطرت قدرت پیدا کند، حیوانیت وجود رشد می‌کند و به دنبال آن صفات غیرانسانی در وجود فرد پرورش می‌یابد. بی‌اعتنایی و مبارزه با طبیعت نیز شایسته خلقت او نمی‌باشد. وضع درست و متعادل آن است که فطرت طبیعت را مدیریت کند و شرایط مطلوب و رو به کمال ایجاد نماید. برای تحقق چنین حالتی باید قبل از هر اقدام برای طراحی برنامه درسی در مبانی انسان‌شناسی توصیف دقیق و همه‌جانبه به عمل آید.

نقد برنامه درسی ملی

در خصوص رابطه طبیعت و فطرت جز اشاراتی فهرست‌وار در مبانی انسان‌شناختی برنامه مورد بحث نمی‌توان یافت. در بند (۱/۲/۱) آمده است: «انسان موجودی است مرکب از جسم و روح که به یکدیگر تنیده شده و در مقابل با یکدیگر می‌باشند».

مرکب بودن انسان از روح و جسم یک حقیقت در وجود انسان است ولی تعامل آن‌ها چگونه است؟ آیا با این اشاره کلی و مبهم می‌توان مبنای برنامه درسی را تدوین نمود؟ آیا باور به تعامل در ارتباط با روح و جسم باور درستی است؟ ممکن است در اثر تقویت و سلطه طبیعت بر گرایش‌های عالی انسانی، فطرت به دست فراموشی سپرده شود و مدفون گردد ولی این وضع در اثر تربیت غلط به وجود می‌آید. در حالی که در مبانی انسان‌شناسی برنامه درسی بعد تکوینی وجود انسان توصیف می‌گردد، اگر هم به کارگیری واژه «تعامل» در اینجا درست باشد، صرفاً به ذکر یک ویژگی به صورت خیلی کلی و مبهم اکتفا شده است در حالی که برنامه‌ریزان درسی به تبیین کافی احتیاج دارند.

در بند (۱/۲/۱۸) ذکر شده است: «انسان در عین برخورداری از استعداد‌های فراوان دارای انواع محدودیت‌هاست» این عبارت نیز همان اشکال کلی بودن و ابهام را دارد. کدام محدودیت‌ها مورد نظر است؟ آیا محدودیت‌ها به طور صحیح شرح داده نشود، می‌توان در برنامه درسی برای مواجهه صحیح با آن محدودیت‌ها فرصت‌های تربیتی فراهم نمود؟ در بند (۱/۲/۲۲) آمده است: «انسان‌ها ضمن این‌که طبیعت و فطرت مشترک دارند، دارای خصوصیات متفاوت فردی، قومی و فرهنگی می‌باشند».

در بند (۱/۲/۲۳) به انواع مخاطرات و موانع و تهدیدهای بیرونی و درونی از قبیل نفس اماره و دنیا اشاره شده است. تهدیدهای درونی و بیرونی کدامند؟ برای پیش‌گیری از این تهدیدها و مخاطرات چه قوه و توانایی در فطرت انسان خلق شده است؟ امکانات فطری برای مدیریت رشد متعادل و سالم آدمی کدامند؟

در مجموع می‌توان گفت اشارات مبانی انسان‌شناختی برنامه درسی ملی درخصوص رابطه فطرت و طبیعت و توصیف دقیق طبیعت نه کافی است و نه شفاف. علت اصلی این نقص مثل مباحث قبلی آن است که مبانی مندرج در قسمت انسان‌شناسی این سند مهم بعد تبیینی ندارد و صرفاً به چند اشاره بسیار کوتاه و فهرست‌گونه اکتفا شده است.



بحث و نتیجه گیری

کاستی‌ها و نواقص مبانی انسان‌شناختی برنامه درسی ملی، نواقص مبنایی و زیرساختی است که باعث بروز کاستی‌های متعدد و معایب مختلف در عناصر و مؤلفه‌های برنامه درسی شده است. جهت تقریب ذهن می‌توان گفت، همان‌طور که در یک درخت، ریشه حیات‌دهنده و نگهدارنده شاخه‌ها، برگ‌ها و میوه درخت است، چنانچه ریشه آسیب ببیند همه جای درخت آسیب می‌بیند؛ در برنامه درسی نیز همین قاعده حاکم است. مبانی ریشه برنامه درسی است، عدم تناسب و عدم کفایت و صحت آن در مؤلفه‌های اصلی و فرعی برنامه درسی ظهور و بروز پیدا می‌کند و کارآمدی را از آن می‌گیرد.

«کفایت نداشتن» و «تبیینی نبودن» مبانی موجب شده است، ابهامات و شبهات متعدد در بندهای گوناگون آن بروز پیدا کند که چند نمونه از آن‌ها توضیح داده می‌شود:

در بند (۱/۲/۷) این چنین آمده است: «وجود انسان همواره در حال حرکت و دگرگونی است» منظور از این دگرگونی کدام است؟ از مفهوم «دگرگونی» مصادیق مختلفی به ذهن متبادر می‌شود؛ در برنامه درسی ملی قرار است دانش‌آموزان در چه جهتی متحول شوند؟ ممکن است در پاسخ این سؤال گفته شود که «منظور از دگرگونی همان است که در اهداف و محتوای برنامه درسی ملی ارایه شده است».

چنانچه این پاسخ طرح گردد (که محتمل است) باید یادآور شد که باید «حرف خوب زدن» را از «حرف زدن» متمایز کنیم. چه بسا در متن برنامه درسی ملی «حرف خوب» فراوان باشد ولی آیا حرف نیز خوب زده شده است؟ به علاوه این که اگر یکی از ویژگی‌های «حرف خوب» را مبین بودن تلقی کنیم باید بگوییم که «حرف خوب» نیز در مبنای انسان‌شناختی برنامه درسی ملی کمتر دیده می‌شود.

نکته دیگری که در ارتباط با بند (۱/۲/۷) قابل طرح است این است که: انسانی که همواره در حال تغییر و تحول است. برنامه درسی چنین انسانی نیز باید همواره در حال تغییر و تحول باشد. در حالی که اگر ابعاد و اعماق فطرت در بخش مبنایی تحلیل و تبیین می‌شود به طور بارز و منطقی معلوم می‌گشت که فطرت الهی انسان با «ثبات» و «تغییر چه نسبتی دارد؟». بدون تردید برنامه درسی متناسب با فلسفه تربیتی اسلام برنامه‌ای نیست که به تغییر اصالت دهد، بلکه به

نقد و ارزیابی مبانی برنامه درسی ملی براساس شاخص‌های فطرت

تغییر توجه دارد ولی وظیفه دارد تعادلی بین ثبات و متغیرات به وجود آورد و فرد را در جهت رشد همه‌جانبه و «تعالی محور» تربیت کند.

یکی دیگر از اشکالات اساسی قسمت انسان‌شناسی مبانی برنامه درسی ملی شبهه فلسفی ناشی از عدم تصریح جسم و روح است. انتظار می‌رود در مبانی برنامه درسی ملی که به قصد نوآوری و تحول در آموزش و پرورش طراحی گردیده است، مطالب به قدری دقیق و صریح باشد که مرز مفهومی خود را از سایر مکاتب تربیتی از قبیل «رئالیسم» و «ایدئالیسم» متمایز کند. با این که فلسفه تربیتی اسلامی برخی ویژگی‌های دو مکتب پیش گفته را دارد ولی «کل» آن با «کل» سایر مکاتب، متفاوت است.

لذا وقتی که دربند (۱/۲/۱) از جسم و روح یاد می‌شود، واقع‌گرایان عقلانی به ذهن متبادر می‌شود که به پیروی از ارسطو انسان را موجود جسمانی-روحانی تلقی می‌کردند. به همین ترتیب تأکید به روح به عنوان حقیقت انسان ممکن است پندارگرایی را به ذهن بیاورد. در حالی که می‌دانیم هر یک از مکاتب تربیتی و فلسفی برنامه درسی خاص و متناسب با خود را به وجود می‌آورند و با آنچه که در نظام اسلامی مورد نظر است تفاوت دارد.

پیشنهادها

۱- با توجه به این که مبانی برنامه درسی ملی بر سایر اجزا و عناصر این سند مهم و همچنین به سایر برنامه‌های درسی دوره‌های تحصیلی تأثیر مستقیم دارد، ضروری است در طراحی و تدوین آن دقت نظر کافی و صریح به عمل آید و وجه تمایز آن با سایر مبانی‌ها مخصوصاً مبانی غالب برنامه درسی غربی مشخص شود.

۲- بحث فطرت در نظام تربیتی اسلام به منزله خورشید تابان است که سایر مباحث تربیتی باید در پرتو تحلیل فطرت شکل بگیرد و اتخاذ تصمیم شود. بر این اساس ضروری است رابطه و پیوند سایر ابعاد مبانی از قبیل ارزش‌شناسی، معرفت‌شناسی و غیره با معیارهای فطرت بررسی شود و از یکپارچگی و منطقی صحیح مؤلفه‌های مبانی فلسفی برنامه درسی ملی بر محور فطرت اطمینان حاصل شود.

۳- نسبت سند ملی برنامه درسی با برنامه درسی ملی به طور قطعی معلوم شود. بدون تردید، آموزش و پرورش نمی‌تواند برنامه‌های درسی را با دو سند و دو جهت‌گیری اداره کند؛ ولی

وضع موجود «ثنویت تصمیم‌گیری» را به اذهان و افکار متبادر می‌سازد. سؤال بسیار جدی آن است که طراحان برنامه درسی ملی نمی‌خواهند محتوای این سند را در طول سند ملی قرار دهند؟

اگر پاسخ منفی باشد همان ثنویت تأیید می‌شود که منطقی نیست و اگر پاسخ مثبت باشد باید این پاسخ مثبت را در عمل نشان دهند. رفع هر نوع ابهام و دوگانگی بین این دو سند مهم از جمله اقدامات ضروری است که در صورت بی‌توجهی به آن، تحول بنیادین آموزش و پرورش لطمه جدی خواهد دید.

احتمال دارد سند ملی آموزش و پرورش نیز نواقصی داشته باشد ولی وجود نواقص در آن نمی‌تواند توجیه‌کننده بی‌اعتنایی برنامه درسی ملی به سند ملی باشد. ضروری است با اشتراک مساعی نواقص برطرف شود و یکپارچگی نیز در بین این اسناد مهم نمایان گردد.

منابع

قرآن مجید

- امام خمینی (س)، آداب الصلوة، نشر و تصحیح و پاورقی از سید احمد فهری
- امام خمینی (۱۳۷۱). شرح چهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)
- جوادی، آملی (۱۳۷۸). فطرت در قرآن، قم، مرکز نشر اسراء
- حائری، شیرازی، محی‌الدین (۱۳۷۲). انسان‌شناسی، قم، انتشارات شفق.
- دبیرخانه طرح تولید برنامه درسی (۱۳۸۸): برنامه درسی ملی جمهوری اسلامی ایران: نگاشت سوم؛ تهران: سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی.
- فلسفی، محمدتقی (۱۳۴۹). کودک از نظر وراثت در تربیت، تهران، هیئت نشر معارف اسلامی.
- طباطبائی، محمدحسین، تفسیر المیزان، ج ۱۰.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۵). فطرت، تهران، انتشارات صدرا.
- نلر (۱۳۷۷) آشنایی با فلسفه آموزش و پرورش ترجمه فریدون بازرگان، سازمان سمت.
- ولی، منصور (۱۳۶۰). حدیث عشق و فطرت، مجموعه مقالات درباره آراء حکمی معرفتی عارف حکیم. آیت الله العظمی محمدعلی شاه‌آبادی (ره)، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، پژوهشکده امام خمینی (س) و بنیاد علوم و معارف اسلامی.

نقد و ارزیابی مبانی برنامه درسی ملی براساس شاخص‌های فطرت

Alexander M. Sidorkin, (۱۹۹۹) Beyond Discourse: education, the self and dialoge (Albany, NY: state university of the New York Press.

Allan C. Ornstein and Francis P Hunkins (۲۰۰۹): CurriCulum Foundations, Principles, and issues, Allyn & Bacon

John P. Miller, (۲۰۰۶) educating for wisdom and compassion (Thousand Oaks, CA: Corwin Press.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی